

فطرت حسینی

بسم اربعه

جاذبه مغناطیس حسینی

«مغناطیس پُر جاذبه حسینی، اولین دل‌ها را در اربعین به سوی خود جذب کرد؛ رفتن جابر بن عبد الله و عطیه به زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز اربعین، سرآغاز حرکت پُر برکتی بود که در طول قرن‌ها تا امروز، پیوسته و پی‌درپی این حرکت پُر شکوه‌تر، پُر جاذبه‌تر و پُر شورتر شده است و نام و یاد عاشورا را روز به روز در دنیا زنده‌تر کرده است».

مقام معظم رهبری

۱۳۸۵/۱/۱

فهرست مطالب

مقدمه	۴
تبیین معنای فطرت حسینی.....	۶
تبیین معنای فطرت.....	۶
تبیین معنای فطرت حسینی	۷
مبدأ فطرت حسینی.....	۹
ویژگی های فطرت حسینی.....	۱۱
آثار فطرت حسینی	۱۶
آثار فطرت حسینی در وجود انبیاء (علیهم السلام).....	۱۶
آثار فطرت حسینی در وجود اصحاب الحسین (علیهم السلام)	۲۰
آثار فطرت حسینی در وجود مومنین.....	۲۲
فطرت حسینی، هادی انسانها بسوی ظهور.....	۲۵



«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

خداوند حکیم برای هدایت انسانها بسوی حق و حقیقت، نعمتی بی‌بدیل (فطرت) را درون آنان به ودیعه گذاشت تا بدین وسیله فرزندان آدم مجهز به قطب‌نمایی الهی باشند و با قدرت مغناطیس آن بسوی حقیقت هدایت شوند. لذا علیرغم تنوع و تکثری که در آفرینش وجود دارد، تنها مجذوب یک حقیقت واحد شده که آن همان نقطه کمال و غایت غرض خلقت ایشان است؛ «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا».

قرنها از شهادت خامس آل عبا حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین (علیه السلام) می‌گذرد و هنوز جاذبه پرقدرت مغناطیس حسینی، قلب هر انسان سلیمی را بدون اینکه اختلاف‌های نژادی، زبانی، قومی، ملیتی و آیینی مانعی بر سر راه آنان ایجاد کند، بسوی خود فرامی‌خواند و هر ساله بر زنده شدن نام و یاد آن حضرت، و شور و شکوه اجتماع این جمعیت، حول آن نام مقدس افزوده می‌شود. بی‌شک تحلیل این حرارت بی‌پایان عشق حسینی در قلوب انسانها جز با حکمت الهی میسور نمی‌باشد، این کلام خداوند عزوجل در کتاب عزیزش است که «لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بِينَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ»، تألیف الهی قلوب حق‌جویان حول نام مقدس امام حسین (علیه السلام) و کربلای آن حضرت برآمده از فطرتی خدادادی است؛ اراده ذات اقدس الهی بر این امر تعلق گرفت تا فطرت طالبان حقیقت، رنگی حسینی داشته باشد و جهانیان به واسطه این نام مقدس که خود مصباح هدایت و سفینه نجات است، بسوی حقیقت راهنمایی شوند.

این اثر به انگیزه بررسی این مهم یعنی فطرت حسینی (همان مغناطیس پرجاذبه حسینی) به رشته تحریر درآمده است و برای تبیین این موضوع، نخست به تعریف فطرت حسینی و ویژگی‌های آن پرداخته، سپس به ذکر آثار آن در وجود انبیاء، اصحاب امام حسین (علیه السلام) و مومنین اقدام کرده، و در نهایت ضمن اشاره به مهمترین ثمره شکوفایی فطرت حسینی که عبارتست از هدایت انسان به سوی ظهور، به معرفی مصداق عینی اوج شکوفایی این فطرت که عبارتست از اجتماع میلیونی آحاد مردمی بدون هیچ اختلافی از حیث زبانی، نژادی و آیینی در بزرگترین میعادگاه و کنگره جهانی عالم یعنی اربعین حسینی پرداخته است تا از این رهگذر به بضاعت مزجاة گامی در تمهید تمدن نوین اسلامی همانکه موجب آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواح‌افاده) می‌شود، برداشته باشد.

مبحث اول:

تبیین معنای فطرت حسینی

تبیین معنای فطرت حسینی

تبیین معنای فطرت

«فطرت» یا سرشت و طینت، اشاره به نوع خاص آفرینش انسان توسط خداوند متعال دارد. فاطر از اسامی خداوند تبارک و تعالی، به معنای مبدع، مخترع و خالق همه اشیاء است؛ و فطر شأنی از خلقت به صورت شکافتن هسته وجودی و رنگ آمیزی آن بر اساس فطرت الهی می باشد.

چنانچه در نصوص آمده است: «الفاطر معناه الخالق، فطر الخلق أي خلقهم و ابتداء صنعة الأشياء و ابتدعها فهو فاطرها أي خالقها و مبدعها»^۱؛ فاطر به معنای خالق، خلق را مفعول نموده، به این معنی که ایشان را آفریده، صنع (ساختن) اشیاء را آغاز فرمود و آنها را از نو پدید آورد، پس او فاطر آنها یعنی خالق و مبدع آنهاست.

خداوند متعال در آیات قرآن کریم در باب مفعول شدن خلق بر فطرت الهی می فرماید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۲؛ پس تمام توجه خود را با تمام وجود و بطور پیوسته به سوی دین حنیف کن، این، آن فطرتی است که خدا مردم را بر آن سرشته، برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست؛ این همان دین درست و استوار است، ولی بیشتر مردم معرفت [به این حقیقت اصیل] ندارند.

و نیز در خصوص صبغه الهی و رنگ آمیزی گوهر وجودی بندگان می فرماید: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»^۳؛ رنگ خدایی و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است! و ما تنها او را عبادت می کنیم.

همانطور که آیه ۳۰ سوره مبارکه روم تاکید می نماید، فطرت تمامی بندگان یعنی «الناس» بر شناخت نسبت به ذات اقدس اله سرشته شده و این شناخت همچون گوهری در وجود تمامی آنان به ودیعه گذاشته شده است. لذا در این دنیا، به هنگام شدائد، نیازمندی، ناامیدی و انقطاع از جمیع ماسوی الله، به سوی او روی کرده و به ذات اقدسش متوجه می شوند؛ حتی اگر اسماء و صفات خداوند را نشناسند و مؤمن به شریعت مقدس نباشند. چنانکه در حدیثی به این نکته اشاره شده که الله کسی است که هر مخلوقی هنگام حوائج (نیازمندیها) و شدائد (سختیها)، و هنگامی که امید یاری از دیگران قطع شده، و اسباب و وسائل از همه افرادی که غیر پروردگار متعال باشد، منقطع شده است،

^۱ التوحید (للمصدق)، ص ۲۰۹

^۲ . سوره مبارکه روم، آیه ۳۰

^۳ . سوره مبارکه بقره، آیه ۱۳۸

به سوی او توجه و خضوع می‌کند؛ مانند حالتی که در قلب شخص مستأصلی ایجاد می‌شود که در میان دریا، در کشتی شکسته‌ای قرار گرفته و قدرت بر شنا و نجات خود ندارد، در این حالت او در قلبش احساس می‌کند که موجودی هست که می‌تواند او را از آن مهلکه نجات دهد، او همان خداوندی است که قادر بر نجات است در آن جایی که هیچ نجات دهنده و فریادری نیست.^۴

لذا آنچه که در بحث «فطرت» و فطری بودن معرفت خدا مد نظر می باشد، معرفت در معنای خاص آن نیست؛ یعنی علم و معرفت نورانی که با ایمان قلبی و پس از طی درجات عبودیت و بندگی و تعالی و قرب حاصل می گردد، منظور نیست؛ بلکه مقصود شناخت اولیه و ادراکی ذاتی، بالقوة و غیر اکتسابی است که در همه بندگان (الناس) مشترک می باشد.

تبیین معنای فطرت حسینی

همانطور که بیان شد، شناخت بندگان نسبت به ذات اقدس الهی، شناختی فطری است که در ذر (ألست) صورت پذیرفته است. خداوند متعال در آیه ۱۷۲ سوره مبارکه اعراف می فرماید:

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^۵؛ و [به خاطر بیاور] زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریّه آن‌ها را برگرفت؛ و آن‌ها را بر خودشان گواه ساخت؛ [و فرمود]: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم». [خداوند چنین فرمود، مبادا] روز رستاخیز بگویید: «ما از این، غافل بودیم؛ [و از پیمان فطری بی‌خبر مانديم]».

بر اساس احادیث وارده از حضرات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)، در همان موقف که تمامی انسان‌ها (بنی آدم) به ندای «ألست بربکم»، «بلی» گفته و صبغة خدایی یافتند^۶، به وجود مقدس پیامبر خاتم حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمومنین علی (علیه السلام) نیز آگاه شده و بر وجود مقدس «امام» شناخت

^۴ التفسیر المنسوب إلى الإمام العسكري (علیه السلام)، ج ۱، ص ۲۷؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۷، ص ۴۴۸؛ بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (علیهم السلام)، ج ۸۹، ص ۲۴۰

^۵ . سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۷۲

^۶ . «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» (سوره مبارکه بقره، آیه ۱۳۸)

حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند: صِبْغَةُ الْمُؤْمِنِينَ بِأَوْلَادِيهِ فِي الْمِيثَاقِ؛ منظور، در آمدن مؤمنین به رنگ ولایت، در آن پیمان (عالم ذر) است. و نیز در روایتی دیگر در تفسیر این آیه شریفه فرمودند: فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً قَالَ الْإِسْلَامُ؛ مقصود (از صبغه خدایی) اسلام است. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۶۶ و ج ۲۳، ص ۳۷۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۲۲ و ج ۲، ص ۱۴؛ تأویل الآيات الظاهرة، ص ۸۵؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۲؛ معانی الأخبار، ص ۱۸۸

پیدا کردند. لذا اصل وجودی آنان به جمیع این حقایق متوجه گردید و فطرتشان بر همین شناخت سرشته شد؛ «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» قَالَ: «عَلَى التَّوْحِيدِ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ»^۷ و هر مولودی که قدم در این عالم می گذارد، با همین فطرت به دنیا می آید؛ «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»؛ یعنی فطرتی که بالقوة حامل شناخت و معرفتی است که در آن عالم بر او عرضه شده است، پس «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ»^۸. گرچه در این دنیا، به جهت شکوفایی و بالفعل شدن، نیاز به تذکر و اشاره دارد و بعثت، دعوت انبیاء، ارسال کتب و ... همگی از لوازم این مهم هستند که در آینده به تفصیل بدان ها اشاره خواهد شد.

اما آنچه که در تبیین معنای «فطرت حسینی» مد نظر می باشد، عرضه شدن «معرفت حسینی» در ذر (ألست) است؛ بدین معنا که در همان موقف که حقیقت توحید بر خلائق عرضه شد و آنان می بایست بدان اقرار نموده و «بلی» می گفتند، حقیقت امر کربلای حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) هم بر آنان عرضه شد و به وجود مبارک حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) آگاه شدند و این شناخت در فطرت ایشان نهاده و ثبت گردید. به عبارت دیگر، وجود مبارک حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در فطرت و ذات خلق شناخته شده و معروف می باشد که این مطلب در بحث بعدی در باب خلقت «لوح و قلم» تشریح و اثبات می گردد.

نکته ای که در اینجا قابل ذکر است، اینکه مقصود از معرفت حسینی در اینجا همان شناخت و درک اولیه، بالقوة، ذاتی و غیر اکتسابی است که برای همگان فطری و ثابت است (نه معرفت در معنای خاص آن یعنی معرفت نورانی که با ایمان به ولایت حسینی و سیر و تعالی در وجود مؤمنین حاصل می گردد). همه مردم «الناس»، بالفطرة وجود مبارک امام حسین (علیه السلام) که «اصل کلّ خیر»^۹ می باشند را می شناسند؛ شناختی

^۷. تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۸۴

^۸. عن ابی عبدالله (علیه السلام): «...خَرَجَ اللَّهُ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ، " فَعَرَفَهُمْ نَفْسُهُ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ ". قَالَ: أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى! قَالَ: فَإِنَّ مُحَمَّدًا عَبْدِي وَ رَسُولِي وَ إِنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ خَلِيفَتِي وَ أَمِينِي وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ (الولاية) وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَالِقُهُ». إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۱۷۴؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۲، ص ۱۴۹؛ تفسیر فرات الکوفی، ج ۱ ص ۱۴۸؛ بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليه، ج ۱، ص ۷۱

^۹. حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ قُرْوَعِنَا كُلِّ بِرٍّ فَمِنْ الْبِرِّ»؛ ما اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) اصل و ریشه تمام خیر هستیم و هر نیکی از فروع ماست. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۲؛ تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص ۲۲

همانطور که در عبارت زیارت شریف جامعه کبیره تصریح شده است: «إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوَّلَهُ وَ أَصْلَهُ وَ قَرَعَهُ وَ مَعْدِنَهُ وَ مَأْوَاهُ وَ مُنْتَهَاهُ»؛ اگر از خیر و خوبی یاد شود، آغازش، اصل و فرعش، سرچشمه و جایگاه و نهایتش شماست. المزار (لابن مشهدی)، ج ۱، ص ۵۳۳

که از آثار آن، همین جاری شدن اشک از دیدگان به هنگام شنیدن نام آن حضرت و روضه مصائبشان در این دنیا و تحوّل و انقلاب درونی شان به هنگام دیدن نشانه هایی همچون پرچم، گنبد و ... است، بصورتیکه حتی برای آنان که هیچ دین و آیینی هم ندارند، صادق می باشد.

«اشک» همان حقیقتی است که نشان از فطری بودن معرفة الحسین (علیه السلام) دارد؛ همانطور که از القاب وجود مبارک حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) «قَتِيلُ كُلِّ عَبْرَةٍ»^{۱۰} است؛ یعنی کشته «تمامی» اشک ها. در این عبارت، «کُلِّ» دلالت بر شمول دارد و افاده عموم می کند؛ یعنی ذکرالحسین (علیه السلام) همواره در معیت اشک است و در این ساری و جاری شدن اشک، عموم مردم مشترک اند.

لذا عقيلة بنی هاشم حضرت زینب کبری (سلام الله علیها) در خطبه غرابی که در مدینه النبی [پس از بازگشت از کربلا و شام بلا] ایراد کردند، فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ! ... أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحْزَنُ مِنْ أَجْلِهِ؟ أَمْ أَيْتُهُ عَيْنٌ مِنْكُمْ تَحْبِسُ دَمْعَهَا وَتَضَنُّ عَنْ أَنْهَمَالِهَا؟!؛^{۱۱} ای مردم.. این کدامین چشم است که [در مصیبت کربلا] می تواند گریه نکند و اشک نریزد؟!».

این اشک که از تمامی چشمان [چه آنان که امام را بشناسند یا نشناسند] به هنگام ذکرالحسین (علیه السلام) جاری می شود، ریشه در فطرت آنان دارد که بر میل به وجود مبارک آن حضرت سرشته شده است.

آنچه که در احادیث ذیل باب «بکاء انبیاء» آمده که ایشان در هنگام توسلاتشان، به محض شنیدن نام مبارک حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در وحی الهی منقلب می شدند یا احوالی که برای اقوام ایشان به برکت توسل و روضه کربلا ایجاد می شد، همگی ریشه در فطرتی دارد که از ازل تا ابد، ثابت و همگانی است و به مصادیق این مطلب در آینده اشاره دقیقتر خواهد شد.

مبدأ فطرت حسینی

منشأ و مصدر شناخت، میل و گرایش به حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و معرفت به وقایع کربلای آن حضرت، «فطرت حسینی» است که به ذر (ألست) و موقف «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»^{۱۲} و سرشته شدن اصل وجودی خلق بر «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» برمی گردد. اما ریشه، اصل و سرآغاز این حقیقت را می توان در ماجرای

^{۱۰} . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸؛ کامل الزیارات، النص، ص ۱۰۸

^{۱۱} . ملهوف (لهوف)، ص ۲۲۶ تا ۲۳۰؛ بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۷ تا ۱۴۹؛ مقتل الحسین (مقرّم)، ص ۳۷۴ و ۳۷۵

^{۱۲} . سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۷۲

لوح و قلم و در همان ابتدای خلق و آفرینش که «كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءٌ»^{۱۳} یافت که مطلع امر خلقت و آفرینش چه بود و با چه حقیقتی آغاز گردید.

در کلام معصومین (علیهم السلام) آنان که به عنوان راسخان و صاحبان علم شناخته می شوند، درباره آغاز خلقت چنین آمده است:

«كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءٌ ثُمَّ خَلَقَ اللَّوْحَ وَ أَثْبَتَ فِيهِ جَمِيعَ أَحْوَالِ الْخَلْقِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^{۱۴}؛ خداوند بود و هیچ نبود، سپس لوح را آفرید و جمیع احوال خلق تا روز قیامت را در آن ثبت گردانید.

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ فَقَالَ لَهُ اكْتُبْ فَكَتَبَ مَا كَانَ وَ مَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^{۱۵}؛ اول چیزی که خداوند خلق کرد، قلم بود؛ سپس به او گفت: بنویس! پس آنچه که بوده و آنچه که تا روز قیامت خواهد بود را نوشت.

«أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَرَ الْقَلَمَ فَجَرَى عَلَى اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ بِمَا هُوَ كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَبْلَ خَلْقِ آدَمَ بِالْفَيِّ عَامٍ»^{۱۶}؛ خداوند عزوجل، دو هزار سال پیش از خلقت حضرت آدم، قلم را امر کرد که بر لوح محفوظ آنچه که تا روز قیامت خواهد بود را بنویسد.

در این هنگام اول چیزی که قلم بر لوح جاری می کند و این مکتوبه به عنوان مطلع و سرآغاز لوح محفوظ و ابتدای امر خلقت ثبت می گردد، ماجرای کربلای حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است:

«أَوَّلُ مَا جَرَى بِهِ الْقَلَمُ عَلَى اللَّوْحِ قَتْلُ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَام)»^{۱۷}؛ اول چیزی که قلم بر لوح نوشت، قتل الحسین (علیه السلام) بود.

«الْقَلَمُ جَرَى عَلَى اللَّوْحِ بِلَعْنِهِ بِغَيْرِ إِذْنِ رَبِّهِ فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى الْقَلَمِ أَنَّكَ اسْتَخَقَقْتَ الثَّنَاءَ بِهَذَا اللَّعْنِ»^{۱۸}؛ قلم بر لوح، بدون اذن پروردگار، لعن بر قاتل امام حسین (علیه السلام) را می نویسد، پس خداوند به قلم وحی می کند که به سبب این لعن، شایسته ثناء و مدح گردیده است.

لذا کلّ جریان خلقت و غرض آن که در آیه مبارکه «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^{۱۹} به آن اشاره شده، بر اساس امر کربلای حضرت اباعبدالله الحسین (علیه

^{۱۳} عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ هِ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ اللَّهُ وَ لَا شَيْءٌ ثُمَّ خَلَقَ اللَّوْحَ وَ أَثْبَتَ فِيهِ جَمِيعَ أَحْوَالِ الْخَلْقِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۳۶۴

^{۱۴} بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۳۶۴

^{۱۵} تفسیر القمی، ج ۲ ص ۱۹۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۵۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۳۶۶

^{۱۶} تفسیر کنزالدقائق و بحر الغرائب، ج ۳، ص ۳۱۱؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۲۲۳

^{۱۷} البكاء للحسین علیه السلام، ص ۲۲۷

^{۱۸} بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۴

^{۱۹} سوره مبارکه ذاریات، آیه ۵۶

السلام) شکل گرفت و این حقیقت در کل آفرینش ساری و جاری گردید و در فطرت خلق نهادینه و ثبت شد تا به سبب این گوهر وجودی بسوی «حق» راهنمایی شوند.

ویژگی های فطرت حسینی

پس از اینکه بیانِ مراد از «فطرت حسینی»، اکنون نوبت به ذکر اوصاف و ویژگی‌های آن می‌رسد. پیش از اشاره به این مطلب، نخست به بیان ویژگی‌های کلی فطرت خواهیم پرداخت و سپس این ویژگی‌های کلی را ناظر بر فطرت حسینی مورد بررسی قرار خواهیم داد تا بدین وسیله نهادینه بودن این ودیعه الهی در فطرت همه انسانها و گرایش آنان به ساحت مقدس حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بار دیگر محرز شود.

ویژگی های کلی فطرت و تطبیق آن با فطرت حسینی

الف) ذاتی و غیر اکتسابی

یکی از خصوصیات فطرت، ذاتی و غیر اکتسابی بودن آن است. اساساً صنع الهی (یعنی نوع آفرینش خلقت) به این صورت بوده که فطرت، جدایی ناپذیر و زوال ناپذیر از مخلوق باشد، و نوعی گرایش و کششی درونی را به صورت ناخودآگاه بسوی معبود ایجاد کند. همانطور که وقتی از حضرت صادق (علیه السلام) سوال شد که انسان چگونه معرفت به خالق بدست می‌آورد و می‌داند که خالق دارد یا او را به نوعی می‌شناسد، فرمودند: این صنع خداوند است و بندگان را در آن سهمی نیست.^{۲۰}

به این حقیقت در عبارات مختلف دعای شریف عرفه از لسان مبارک حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) اشاره شده است؛ مانند آنجا که می‌فرمایند: «مَتِي غِبَتْ حَتِّي تَحْتَاجَ إِلَي دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَ مَتِي بَعْدَتْ حَتِّي تَكُونُ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوَصِّلُ إِلَيْكَ عَمِيَّتْ عَيْنُ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا...»^{۲۱}؛ کی پنهان بوده‌ای تا نیازمند دلیلی باشی که به تو رهنمون شود؟! کی دور شده‌ای تا آثار و نشانه‌ها ما را به تو رسانند؟! کور است چشمی که تو را بر خود نگهدار و مراقب نبیند.

ب) همگانی و فراگیر

ویژگی دیگر فطرت، اشتراک آن میان همه مردم بدون هیچ تفاوتی است؛ یعنی همه آحاد خلق چه آنانکه معتقد به دین و شریعت هستند، اعم از مسلمان، مسیحی، یهودی،

^{۲۰}. «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعٍ مِنْ هِيَ؟ قَالَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ. لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ». الكافي، ج ۱،

ص ۱۶۳؛ التوحيد (للمصدق)، ج ۱، ص ۴۱۰

^{۲۱}. فرازی از دعای شریف عرفه

زرتشتی، بودایی، هندو، و چه آنان که باور به دین و آیین خاصی ندارند، همگی در بهره مندی از فطرت مشترکند. در روایاتی که مربوط به فطرت می باشد، بر این مطلب تصریح شده؛ مانند آنجا که حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرمایند: «فَطَرَهُمْ جَمِيعاً عَلَي التَّوْحِيدِ»^{۲۲}، عبارت «جمیعا» به تمام ذریه از نسل حضرت آدم (علیه السلام) اشاره دارد.

ج) ثابت و بلاتبدیل در طول تاریخ

آنچه درون فطرت بشر نهادینه و ثبت شده از ابتدای خلقت آدم تا عصر ظهور خاتم، ثابت و مشترک و غیر قابل تبدیل است. چنانکه آیه شریفه ۳۰ سوره مبارکه روم پس از اشاره به مقوله فطرت می فرماید: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ». یا در تفسیر آیه شریفه ۱۷۲ سوره مبارکه اعراف نیز تصریح شده که به تمام ذریه حضرت آدم (علیه السلام) تا روز قیامت، معرفت و شناخت عرضه گردید^{۲۳}.

میل، گرایش و کششی که در تمام آحاد خلق علیرغم تنوع و تكثر اقوام و ادیان، بسوی وجود مبارک حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) مشاهده می شود، خود دلیلی بر فطری و ذاتی بودن این شناخت است. تجلّی این امر و اثبات آن را به خوبی می توان در مراسم زیارت اربعین حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) مشاهده نمود. تنها موقعیتی که در آن ده ها میلیون نفر فارغ از هر رنگ، نژاد، ملیّت و دینی بسوی یک هدف و مقصد مشترک و تنها برای یک نام واحد دور یکدیگر گرد آمده و با هم متحد می شوند، کربلای حضرت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است. این اجتماع هیچ رنگی جز رنگ خدایی ندارد و هیچ رنگی هم برتر از این رنگ نمی باشد؛ «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ»^{۲۴}. حتی آنان که هیچگاه با ابدان و اجسام خویش به کربلا و زیارت اربعین مشرف نشده باشد، با دیدن نشانه های حسینی (همچون پرچم و روضه و ..) منقلب می شوند، فارغ از اینکه چه ملیتی داشته باشند و مجرد از اینکه چه دین و زبانی داشته باشند. این انقلاب درونی و تحوّل احوال، حکایت از وجود فطرت

^{۲۲} الکافی ج ۲ ص ۱۲؛ البرهان فی تفسیر القرآن ج ۴ ص ۳۴۲

^{۲۳} عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ قَالَ الْخَنِيفَةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ- قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ قَالَ زُرَّارَةُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى الْآيَةُ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالَّذَرِّ فَعَرَفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُ كَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ». الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳

^{۲۴} رنگ خدایی و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است! و ما تنها او را عبادت می کنیم (سوره مبارکه بقره آیه ۱۳۸)

حسینی در آنان دارد. همانطور که در فرازی از زیارت اربعین به واژه «عباد» یعنی جمیع بندگان خدا اشاره شده است: «وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْ تَقْدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الصَّلَاةِ»^{۲۵}؛ امام حسین (علیه السلام) خونس را در راه تو (ای خدا) داد تا بندگان را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد.

این فطرت ثابت و بلا تغییر از ابتدای خلقت حضرت آدم (علیه السلام) تا عصر ظهور حضرت صاحب العصر و الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و تا روز قیامت می باشد. هر زمان که انبیاء و مرسلین در ابتلائات الهی که رخ می داد، متوسل به ذوات خسته طیبیه می شدند تا نام مبارک پنجمین ایشان یعنی امام حسین (علیه السلام) را به وحی الهی می شنیدند یا به زبان جاری می نمودند، بی اختیار اشک از چشمانشان سرازیر و جاری می شد. در ادامه این سلسله مباحث ذیل عنوان «آثار فطرت حسینی در وجود انبیاء» به شرح چگونگی این مطلب خواهیم پرداخت.

(د) بالقوة و نیازمند شکوفایی

گوهر وجودی که در درون بندگان به صورت بالقوة قرار داده شده است، نیاز به شکوفایی و اثاره دارد؛ فطرت باید برانگیخته شود تا هادی و راهنما و ارشاد کننده به حق و حقیقت باشد. بعثت انبیاء و ارسال کتب آسمانی و تذکر اوصیاء همگی به هدف همین اثاره و شکوفایی و بیداری بوده است تا گنج های دورنی بندگان ظاهر گردیده و هدایت الهی میسر شود؛ هدایتی که از طریق همین فطرت انجام می شود. همانطور که خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا»^{۲۶}. آنچه مایه هدایت است، یعنی میل و گرایش درونی به سوی حق، و قوه تشخیص آن در درون بندگان قرار داده شده، اما این قوه برای حرکت به سوی حق و طی درجات کمال نیاز به برانگیختگی دارد که صورت های مختلف تذکار (یادآوری آنچه فراموش شده) در همین راستا می باشند: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»^{۲۷}.

آنچه که این برانگیختگی، بیداری و شکوفایی را در فطرت ایجاد می کند، «ذکر» است. ذکر، حضور شیء در قلب است و تذکر مقابل غفلت و نسیان، به معنای ذکر مجدد چیزی، بیاد آوردن آن و اندیشیدن درباره آن است. لذا آنچه که از «ذکر» در اینجا مدنظر است، معنای عام و حقیقت معنای آن می باشد؛ بدین شرح که آنچه که در فطرت ثبت شده با

^{۲۵} تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۱۳

^{۲۶} سوره مبارکه انسان آیه ۳

^{۲۷} سوره مبارکه غاشیه آیات ۲۱ و ۲۲

«ذکر» به یاد آورده می شود و در خصوص آن تأمل و تدبیر می شود. از آنجا که ذکر کاملاً مطابق با فطرت است، سبب آرامش و تسکین می گردد؛ همانطور که خداوند در قرآن کریم می فرماید: «.. أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^{۲۸}.

بعثت انبیاء، ارسال کتب، روش های مختلف تبلیغ، معجزات، آیات و بیناتی که برای هر یک از انبیاء (به تناسب شرایط زمانی و مکانی و ظرفیت عقول اقوام) بوده است، همگی از عوامل مهم یادآوری همان معرفتی بوده اند که در اعماق وجود خلق گنجانده و قرار داده شده است. لذا اثره و برانگیختگی فطرت، عوامل مختلفی دارد؛ اما افضل و اکمل «ذکر» و به عبارتی «ذکرالله الاکبر»، ذکر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است: «نَحْنُ ذِكْرُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ أَكْبَرُ»^{۲۹}.

با شکوفا شدن فطرت حسینی، تمامی اهدافی که بر بعثت انبیاء مترتب بوده، از هدایت خلق به صراط مستقیم، رهایی از بند شیطان، دعوت به فضایل اخلاقی، تألیف و اتحاد قلوب، اتجاء همه خلق به سوی حق، آماده سازی تمامی اقوام برای ظهور منجی آخرالزمان و ... همگی محقق می شود. لذا ذکر الله الاکبر، ذکر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است که صورت های مختلف اشک، روضه، عزاداری و ... همگی از عوامل شکوفایی آن می باشند. همانطور که نقل شده شیطان لعین پس از واقعه عاشورا، تمامی اعوان و انصار خویش را جمع کرده و فریاد برآورد:

«ای گروه شیاطین! امروز به آرزوی خود رسیدیم و مردم را جهنمی کردیم، مگر هر کسی که در این مصیبت گریه کند و به دوستی آل محمد (علیهم السلام) معتصم گردد. پس تا می توانید مردم را در شک اندازید و از این مصیبت بازدارید تا زحمت من به هدر نرود»^{۳۰}.

لذا آنچه که فطرت خلق را در کامل ترین و بالاترین صورت شکوفا و بیدار می نماید، ذکر حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و اشک بر آن حضرت است که اگر تمامی خلق، فارغ از هر دین و آیین و مذهبی، فطرت حسینی خویش را شکوفا نمایند، هدایت الهی برایشان (هر یک به میزان ظرف وجودی) محقق می گردد.

^{۲۸} . سوره مبارکه رعد آیه ۲۸

^{۲۹} الکافی ج ۴، ص ۵۹۴

^{۳۰} تذکره الشهداء، ج ۲، ص ۱۷۵؛ و مشابه آن با اندکی اختلاف: «إِنَّ إِبْلِيسَ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ يَطِيرُ فَرَحاً فَيَجُولُ الْأَرْضَ كُلَّهَا بِشَیَاطِينِهِ وَ عَفَارِيتِهِ فَيَقُولُ: يَا مَعْاشِرَ الشَّيَاطِينِ! قَدْ أَدْرَكْنَا مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ الطَّيِّبَةِ وَ بَلَّغْنَا فِي هَلَاكِهِمُ الْغَايَةَ وَ أَوْرَثْنَاهُمْ النَّارَ إِلَّا مَنْ اغْتَصَمَ بِهَذِهِ الْعَصَابَةِ، فَاجْعَلُوا شُغْلَكُمْ بِتَشْكِيكِ النَّاسِ فِيهِمْ وَ حَمْلِهِمْ عَلَى عَدَاوَتِهِمْ وَ إِغْرَائِهِمْ بِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ حَتَّى تَسْتَحْكِمُوا ضَلَالَةَ الْخَلْقِ وَ كُفْرَهُمْ وَ لَا يَنْجُو مِنْهُمْ نَاجٍ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ هُوَ كَذُوبٌ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ مَعَ عَدَاوَتِكُمْ عَمَلٌ صَالِحٌ وَ لَا يَضُرُّ مَعَ مَحَبَّتِكُمْ وَ مَوَالَتِكُمْ ذَنْبٌ غَيْرُ الْكِبَائِرِ». کامل الزیارات، النص، ص ۲۶۶

مبحث دوم:

آثار فطرت حسینی

آثار فطرت حسینی

از شواهد، دلائل و مستنداتِی که بر سرشته شدن خلق با معرفت حسینی دلالت می نماید، آثاری است که از فطرت حسینی بر وجود خلق مترتب است و در آنان می توان مشاهده نمود؛ آثاری چون محبت (حبّ الحسین علیه السلام)، عشق به وجود مبارک آن حضرت، حزن درونی، اشک و بکاء، و حرارتی که به واسطه شهادت و مصیبت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) که بزرگترین مصائب در آسمانها و زمین است^{۳۱}، در اعماق وجودشان نهاده و قرار داده شده است. البته همانطور که بیان شد، از آنجا که فطرت حسینی نیاز به شکوفایی دارد، این آثار نیز در وجود بندگان که اثاره و برانگیختگی فطرت در آنان محقق گردیده، بارزتر و آشکارتر و به حقیقت معنای آن نزدیک تر است؛ همچون صور مختلف بکاء و تباکی که گرچه هم باکی و هم تباکی کننده هر دو مأجور می باشند^{۳۲}، اما بدیهی است چنانچه معرفت بنده ای به وجود اباعبدالله الحسین (علیه السلام) از نوع معرفت نورانی باشد، اشک او به حقیقت بکاء نزدیک تر و آثاری که بر آن مترتب می شود، مانند غفران ذنوب، طهارت نفس و ...^{۳۳} کامل تر خواهد بود. به همین ترتیب، ما نیز در ادامه سلسله مباحث «فطرت حسینی» به ذکر آثار فطرت حسینی در وجود انبیاء (علیهم السلام)، اصحاب امام حسین (علیه السلام) و مؤمنین خواهیم پرداخت.

آثار فطرت حسینی در وجود انبیاء (علیهم السلام)

• محزون و منقلب شدن به محض شنیدن نام مبارک امام حسین (علیه السلام)

از شواهد و مستنداتِی که بر فطری بودن معرفت حسینی دلالت می کند، محزون و منقلب شدن انبیاء (علیهم السلام) به محض شنیدن نام مبارک حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و قبل از خوانده شدن روضه مصائب بر آنان است؛ یعنی قبل از آنکه ذات اقدس الهی، مصائب کربلاء را به انبیاء (علیهم السلام) وحی کند، آنان تنها با نام «حسین» که

^{۳۱} «یا ابا عبد الله، لقد عظمتم الرزية وجلت وعظمت المصيبة بك علينا، وعلي جميع اهل الاسلام وجلت وعظمت مصيبتك في السموات، علي جميع اهل السموات...» فرازی از زیارت عاشورا

^{۳۲} «من بکی أو أبکی أو تبأکی فی مصیبه الحسین حرمت جسده على النار و وجبت له الجنة»: هر کس درباره امام حسین (علیه السلام) بگرید، بگیراند و تباکی کند، خداوند آتش جهنم را بر جسم او حرام میگرداند و بهشت را بر او واجب گرداند.

بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۸۸؛ وسائل الشیعه ج ۱۰ ص ۶۴

^{۳۳} احادیث بسیاری در باب آثار اشک و بکاء وارد شده است: «...إن بكيت على الحسين حتى تصير دموعك على خديك غفر الله لك كل ذنب أدنبتة صغيرا كان أو كبيرا قليلا كان أو كثيرا» (بحار الانوار ج ۴۴ ص ۲۸۶-۲۸۵) «یا دعبل من بکی علی مصاب جدی الحسین غفر الله له ذنوبه البتة» (بحار الانوار ج ۴۵ ص ۲۵۸-۲۵۷) «فعلى مثل الحسين فليبك الباكون فإن البكاء يحط الذنوب العظام» (الأمالی (للصديق) ج ۱، ص ۱۲۸)

همان ذکر الله الاکبر است (بالاترین حقیقتی که فطرت را اثاره و شکوفا می نماید)، منقلب می شده و شروع به گریستن می کردند. پس از این حزن و انقلاب درون بود که چون از علت آن سوال می کردند، خداوند عزوجل، امام حسین (علیه السلام) را با اوصافشان به اینکه سبط پیامبر آخرالزمان (صلی الله علیه و اله و سلم) است و چگونه به ظلم و ستم توسط اعداء لعین به شهادت می رسند، مطلع می نموده تا علم و معرفت برایشان حاصل گردد.

به عنوان نمونه در داستان حضرت آدم (علی نبینا و آله و علیه السلام) وارد شده است: هنگامیکه حضرت آدم (علیه السلام) برای قبول توبه اش، به تلقین جناب جبرئیل (علیه السلام) خدا را به پنج تن آل عبا قسم داد: «يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ يَا عَالِي بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَ مِنْكَ الْإِحْسَانُ»، هنگامی که به نام مبارک امام حسین (علیه السلام) رسید، اشک هایش جاری و قلبش شکست و به جناب جبرئیل عرضه داشت: «فَلَمَّا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ سَأَلَتْ دُمُوعُهُ وَ انْخَسَعَ قَلْبُهُ وَ قَالَ يَا أَخِي جَبْرَائِيلُ فِي ذِكْرِ الْخَامِسِ يَنْكَسِرُ قَلْبِي وَ تَسِيلُ عَبْرَتِي»؛ برادرم جبرئیل! چرا وقتی نام پنجمین از ایشان را ذکر می کنم قلبم می شکند و اشکم جاری می شود؟! جناب جبرئیل (علیه السلام) پاسخ گفت: این فرزند تو دچار مصیبتی خواهد شد که مصائب دیگر در مقابل آن کوچک خواهند بود. حضرت آدم (علیه السلام) پرسید: آن چه مصیبتی است؟ جناب جبرئیل در پاسخ، روضه حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را برای او خواند: «... يُقْتَلُ عَطْشَانًا غَرِيبًا وَحِيدًا فَرِيدًا لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعِينٌ...»^{۳۴}.

همچنین در داستان حضرت زکریا (علی نبینا و آله و علیه السلام) نقل شده است: حضرت زکریا از پروردگار متعال درخواست نمود که اسامی پنج تن را به او بیاموزد. جناب جبرئیل بر او نازل شد و آنها را به او آموخت. هر گاه که زکریا اسم حضرت محمد و امام علی و حضرت فاطمه و امام حسن (علیهم الصلوٰة و السلام) را می بُرد، اندوهش برطرف می شد، ولی همین که ذکر اکبر الهی، امام حسین (علیه السلام) را می بُرد، بغض گلویش را می فشرد و نفسش به شماره می افتاد و گریه اش می گرفت. پس سرّ این مطلب را از ساحت مقدس الهی پرسید. اینجا بود که خداوند متعال روضه کربلا را برای پیامبرش بیان کرد و به او از «کهیص» خبر داد: «فَكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاكُ الْعِثْرَةِ الطَّاهِرَةِ وَ الْيَاءُ يَزِيدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ وَ الْعَيْنُ عَطْشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُهُ»؛ کاف اسم کربلا، هاء هلاک

^{۳۴} بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۴۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۳۸؛ ترجمه اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۳

شدن خاندان پیامبر (علیهم السلام)، یاء یزید که به امام حسین (علیه السلام) ظلم و ستم نمود، عین اشاره به عطش و تشنگی امام حسین (علیه السلام) دارد و صاد صبر اوست.^{۳۵}

همانطور که در اقوال فوق بیان شده، خواندن خداوند به اسماء حسنا پنج تن آل عبا (علیهم السلام) یعنی «محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام)» امری بود که به انبیاء (علیهم السلام) تعلیم داده شد تا آنان در هنگام ابتلائات با توسل به این ذوات خمره طیه، دعایشان مستجاب گردد. اما آنچه که بر وجود فطرت حسینی در انبیاء (علیهم السلام) دلالت دارد، این است که با بردن هیچ یک از ذوات خمره طیه، آن تحوّل درونی و اشک و بکاء و حزنی که با شنیدن نام مبارک «حسین» در درونشان ایجاد می شد، رخ نمی داد و این انقلاب درون، قبل از علم و معرفت اکتسابی به وجود امام حسین (علیه السلام) و مصائب کربلا بوده است که بر همان نهادینه شدن این معرفت و عشق در وجود انبیاء (علیهم السلام) دلالت دارد.

• عشق به وجود مبارک امام حسین (علیه السلام)

از دیگر آثار فطرت حسینی، محبت و عشق به وجود مبارک حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است؛ عشقی که از جلوات آن طلب مبتلا شدن به مصیبتی باشد شبیه مصیبتی از مصائب امام حسین (علیه السلام) در کربلاء و یا تحمّل مصیبتی شبیه مصیبت حضرت خاتم، محمد مصطفی (صلی الله علیه و اله) در عزای شهادت فرزندش امام حسین (علیه السلام).

از آن جمله است درخواستی است که حضرت زکریا (علیه السلام) پس از شنیدن روضه مصائب کربلاء از خداوند متعال نمود:

زکریا پس از شنیدن مصائب امام حسین (علیه السلام) در کربلا، سه روز از مسجدهش بیرون نرفت و دستور داد کسی بر او وارد نشود و شروع به گریه و زاری نمود و ذکر مصیبت آن حضرت می کرد. پس از آن برای اعانت و نصرت آن حضرت، به آستان کبریایی چنین عرضه داشت: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلَدًا تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي عَلَى الْكَبِيرِ وَ اجْعَلْهُ وَارِثًا رَضِيًّا يُوَارِي مَحَلَّهُ مِنِّي مَحَلَّ الْحُسَيْنِ، فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَأَقْتِنِي بِحُبِّهِ ثُمَّ افْجَعْنِي بِهِ كَمَا تَفْجَعُ مُحَمَّدًا حَبِيبَكَ»^{۳۶}؛ خدایا به من فرزندی ده که در پیری چشمم روشن شود و او را وارثی خوب گردان که مقام او با من چون مقام حسین (علیه السلام) باشد. پس وقتی که روزیم کردی،

^{۳۵} البرهان فی تفسیر القرآن ج ۳ ص ۶۹۸؛ إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۲، ص ۴۲۳

^{۳۶} همان

مرا به حبّش مبتلا کن، سپس با او مصیبتی بر من وارد کن، همان گونه که محمد (صلی الله علیه و اله) حبیب را مصیبت زده می‌کنی.

همچنین در داستان حضرت اسماعیل صادق الوعد (علی نبینا و آله و علیه السلام)^{۳۷} نقل شده است:

«إِنَّهُ كَانَ لِلَّهِ رَسُولًا نَبِيًّا تَسَلَّطَ عَلَيْهِ قَوْمُهُ فَفَقَشَرُوا جِلْدَهُ وَجْهَهُ وَ فَرَوَةَ رَأْسِهِ- فَأَتَاهُ رَسُولُ مَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَالَ لَهُ رَبُّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ قَدْ رَأَيْتُ مَا صَنَعَ بِكَ وَ قَدْ أَمَرَنِي بِطَاعَتِكَ فَمُرْنِي بِمَا شِئْتَ فَقَالَ يَكُونُ لِي بِالْحُسَيْنِ أُسْوَةٌ»^{۳۸}؛ او [اسماعیل صادق الوعد] یکی از پیامبران بود که خدا او را بر قوم خود مبعوث نمود. آن قوم وی را گرفته و پوست سر و صورت او را کردند!! آنگاه ملکی نزد آن بزرگوار آمد و گفت: هر دستوری داری به من بده تا از ایشان انتقام بگیریم. فرمود: من به حسین (علیه السلام) اقتدا می‌کنم.

و نیز در حدیثی دیگر وارد شده که چون فرشته الهی از او سوال نمود که درخواستش را بیان نماید، اسماعیل صادق الوعد (علیه السلام) «معیت با حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)» را درخواست کرد: «فَحَاجَّتِي إِلَيْكَ يَا رَبِّ أَنْ تَكْرِنِي إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى أَنْتَقِمَ مِمَّنْ فَعَلَ ذَلِكَ بِي كَمَا تَكْرُرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَعَدَ اللَّهُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ حَزْقِيلَ ذَلِكَ فَهُوَ يَكْرُرُ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»^{۳۹}؛ حال ای پروردگار من، خواسته‌ی من از تو این است که مرا نیز به مانند حسین (علیه السلام) به دنیا بازگردانی تا از کسانی که آن کار را با من کردند، انتقام بگیرم. و خداوند به اسماعیل بن حزقیل (علیه السلام) این وعده را داد و او به همراه حسین بن علی (علیه السلام) به دنیا باز خواهد گشت.

این حبّ و عشق ریشه در فطرتی دارد که به «مصارع العشاق»^{۴۰} یعنی کربلای حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) معرفت دارد.

^{۳۷} «وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» {و در کتاب از اسماعیل یاد کن، که او در وعده‌اش صادق، و پیامبری رسول بود} (سوره مبارکه مریم آیه ۵۴). مطابق فرمایشی از حضرت امام صادق (علیه السلام)، «اسماعیل صادق الوعد»، پیامبری جز اسماعیل بن ابراهیم (علیه السلام) و نامش «اسماعیل بن حزقیل» است. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۳۹۰؛ کامل الزیارات؛ ص ۶۵؛ قصص الأنبياء للجزائری؛ ص ۳۱۶

^{۳۸} کامل الزیارات؛ النص؛ ص ۶۴؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳؛ ص ۷۱۹

^{۳۹} کامل الزیارات؛ النص؛ ص ۶۴؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳؛ ص ۷۲۰

^{۴۰} «هَذَا ... مَنَاحُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَّاقٍ شُهَدَاءَ لَا يَسْفِيهِمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ»؛ بحار الأنوار ج ۴۱، ص ۲۹۵؛ سفينة البحار، ج ۶، ص ۲۷۱

آثار فطرت حسینی در وجود اصحاب الحسین (علیهم السلام)

از خصائص امور فطری، همانطور که در قسمت های پیشین بیان شد، اشتراک آن میان آحاد خلق علیرغم تنوع و تکثر اقوام و ادیان است. تجسم این حقیقت را به خوبی می توان در میان اصحاب حضرت امام حسین (علیه السلام) مشاهده نمود. اصحاب الحسین (علیهم السلام) تا قبل جمع شدن حول وجود مقدس آن حضرت در سرزمین کربلا از اصناف و طیف های مختلف و گاه دارای باورهایی متفاوت بودند؛ به عنوان نمونه، وهب بن وهب یا وهب بن عبدالله بن حباب کلبی، جوانی مسیحی؛ زُهیر بن قَین بَجَلی از بزرگان قبیله بجیل، مردی تاجر و عثمانی مذهب؛ جَوْن بن حُوَی، غلامی سیاه پوست؛ حبیب بن مظاهر، فقیهی فاضل، ختم کننده قرآن و اهل تهجد و شب زنده داری بود، اما همگی آنان پس از آنکه گوهر وجودی و فطرت حسینی شان اثاره و شکوفا گردید، در یک نقطه یعنی حول وجود مبارک حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) اتحاد و اجتماع یافتند. حتی شکوفایی این فطرت نیز برای هر یک با وجوه مختلفی از ذکر الحسین (علیه السلام) صورت پذیرفت؛ یکی با دیدن چهره مبارک امام و کراماتشان، دیگری با دریافت نامه و یا شنیدن پیغام، اما در نهایت سبب رسیدن همگی آنان به مقام و مرتبه «حَلَّتْ بِفَنَائِك» و جمع شدن و اتحاد حول یک حقیقت گردید، به گونه ای که اکنون پس از گذشت اعصار این معیت را هنوز مشاهده می کنیم؛ آنجا که به ساحت مقدس اباعبدالله الحسین (علیه السلام) عرض ادب می کنیم، به اصحاب آن حضرت نیز سلام عرض می کنیم:

«السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِك»^{۴۱}.

در میان تمامی بندگان صالح خداوند، از ابتدای خلقت تا عصر ظهور حضرت مولانا ابیصالح المهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، تنها صالحانی که به «عُشَّاق» توصیف شده اند، اصحاب الحسین (علیه السلام) می باشند: «هَذَا ... مُنَاحُ رِکَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَّاقٍ شُهَدَاءَ لَا یَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا یَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ»^{۴۲}؛ اینجا (کربلا) قربانگاه عاشقان و مشهد شهیدان است، شهیدانی که نه شهدای گذشته و نه شهدای آینده به پای آنها نمی رسند. به عبارت دیگر، فطرت تمامی اصحاب امام حسین (علیه السلام) بر «عشق» به آن حضرت سرشته شده بود.

یکی از مواضع جلوات این عشق فطری حسینی در شب عاشوراء، هنگام برداشته شدن بیعت از عهده ایشان بود، آن هنگامی که امام حسین (علیه السلام) عهد و ذمه خویش را از اصحاب برداشته و اذن رفتن و حتی توصیه به بازگشت نمودند؛ «فَانْطَلِقُوا جَمِيعاً فِی

^{۴۱} فرازی از زیارت عاشوراء

^{۴۲} بحار الأنوار ج ۴۱، ص ۲۹۵؛ سفینه البحار، ج ۶، ص ۲۷۱

حِلٍّ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِمَامٌ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ عَشَيْكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا»^{۴۳}. آن عهدهی که بر ذمه تمامی مؤمنین به ولایت است، اطاعت از اوامر مولاست و آن هنگام که بیعت برداشته شود و یا امام خود اذن به رخصت و امر به رفتن دهند، چیزی بر ذمه مکلفین نیست و حتی می توانند مطابق ظاهر کلام امام عمل نموده و از امام خویش جدا شوند. اما فطرتی که بر «عشق» به مولایشان سرشته و آمیخته شده، از وجود مولایش جدایی ناپذیر است، پیوند او با امامش پیوندی ناگسستنی، همیشگی و زوال ناپذیر می باشد و در تمام احوال و آنات و لحظات، بلا تغییر و بلاتبدیل است. جدایی او از امامش مساوی با مرگ اوست. لذا اصحاب الحسین (علیهم السلام) هر یک با بیان جملاتی، آن گوهر وجودی خویش را ابراز می نمودند؛ البته مقدم بر تمامی اصحاب، حضرت علمدار کربلا، ابوالفضائل عباس بن امیرالمومنین (علیه السلام) لب به سخن گشودند و بقیه اصحاب به تبعیت از ایشان عمل نمودند^{۴۴}؛ از آن جمله:

برادران و فرزندان و برادرزادگان و فرزندان جناب عبد الله بن جعفر اظهار داشتند: «لِمَ نَفْعَلُ ذَلِكَ لِنَبْقَى بَعْدَكَ لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ أَبَدًا»^{۴۵}؛ ما چنین کاری نمی کنیم و نمی خواهیم پس از شما بجا بمانیم و هیچ گاه خدا ما را بچنین کیفیتی نبیند.

فرزندان جناب مسلم بن عقیل (علیه السلام) پاسخ دادند: «نَفْدِيكَ أَنْفُسَنَا وَ أَمْوَالَنَا وَ أَهْلِيَنَا وَ نُقَاتِلُ مَعَكَ حَتَّى نَرِدَ مَوْرِدَكَ فَقَبَّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ»^{۴۶}؛ خودمان و اموالمان و کسانی که در اختیار ما هستند، همه را فدای شما خواهیم کرد و پابه پای شما می جنگیم تا ترا از خویش خرسند سازیم و در رکاب تو به فیض شهادت نائل گردیم و دوست نمیداریم پس از شما بمانیم، خدا زشت سازد زندگی پس از شما را.

جناب مسلم بن عوسجه (علیه الرحمة) پس از این از جا برخاست و عرضه داشت: «...وَاللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أَحْيَا ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُدْرَى يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى جِمَامِي دُونَكَ»^{۴۷}؛ سوگند بخدا اگر بدانم کشته می شوم سپس زنده می گردم باز سوخته می شوم باز زنده می گردم و بالاخره همین عمل هفتاد مرتبه با من مکرر می شود، دست از تو برنمی دارم تا در برابر شما شهید شوم.

و بالاخره هر یک از یاران آن حضرت، عشق به مولایشان حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) را که همچون گنجی در اعماق درونشان مکنون بود، به ظهور رسانده و اعلان نمودند.

^{۴۳} اللهوف على قتلى الطفوف النص ؛ ص ۹۰ تا ۹۳؛ الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، ص: ۹۱ تا ۹۳؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، النص، ص: ۲۳۸؛ روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة)؛ ج ۱؛ ص ۱۸۳

^{۴۴} همان

^{۴۵} همان

^{۴۶} همان

^{۴۷} همان

آثار فطرت حسینی در وجود مومنین

از آثار فطرت حسینی در وجود مؤمنین، محبتی مکنون، معرفتی مکتوم، و حرارتی است که هرگز خاموش نمی گردد. همانطور که در احادیث تصریح شده است: «إِنَّ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَعْرِفَةً مَكْتُومَةً»^{۴۸}؛ همانا برای امام حسین (علیه السلام) در بواطن (فطرت) مؤمنین، معرفتی مکتوم {پنهان و مخفی داشته} وجود دارد.

«إِنَّ لِلْحُسَيْنِ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»^{۴۹}؛ همانا برای امام حسین (علیه السلام) در قلوب مؤمنان محبتی مکنون (پنهان داشته شده) وجود دارد. «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»^{۵۰}؛ همانا برای قتل حضرت حسین بن علی (علیه السلام) حرارتی است در قلوب مؤمنین که هیچ گاه سرد و خاموش نمی شود.

«مکنون» به معنای مستور و پوشیده به گوهری قیمتی که پنهان نگاه داشته شود، اطلاق می شود و «مکتوم» نیز به معنای مخفی و مخزون است (بر خلاف مکشوف). همچنان که در بیان اوصاف فطرت بیان شد که از خصائص فطری بودن امری، ذاتی و غیراکتسابی بودن و نیز بالقوة بودن است که نیاز به اثاره و شکوفایی دارد. همچنین «لا تَبْرُدُ أَبَدًا» اشاره دارد به ثابت و بلاتبدیل، جدایی ناپذیر و ناگسستی بودن آن از اصل وجود. گرچه سرشته و آمیخته شدن فطرت به حبّ و معرفت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) در احادیث مذکور، به وجود «مؤمنین» مقید شده، اما در احادیث دیگر به صورت عام به این مهم اشاره شده است؛ از آن جمله روایتی که می فرماید: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ قَدْ فِي قَلْبِهِ حُبُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ حُبُّ زِيَارَتِهِ»^{۵۱}؛ هر که خداوند خیر او را بخواهد، محبت امام حسین (علیه السلام) و حبّ زیارت آن حضرت را در قلبش می اندازد.

«مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ» یعنی اینکه هر بنده ای که اراده خداوند بر هدایت او تعلق گرفته است، حبّ الحسین (علیه السلام) و حبّ زیارت آن حضرت، در وجودش نهادینه شده تا از این طریق به هدایت و سعادت نائل آید.

^{۴۸} سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۹۵؛ عوالم العلوم و المعارف والأحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال (مستدرک سيدة النساء إلى الإمام الجواد؛ ج ۱۷-الحسین علیه السلام؛ ص ۱۱)

^{۴۹} الحق المبين في معرفة المعصومين (سلام الله عليهم)، ص ۵۳۱

^{۵۰} جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۱۰؛ ص ۳۱۸

^{۵۱} کامل الزیارات ج ۱، ص ۱۴۲؛ تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة ج ۱۴، ص ۴۹۶؛ بحار الأنوار ج ۹۸، ص ۷۶

از آثار حُرْم و حرارتی که در وجود مؤمنین از شهادت حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) قرار داده شده، صورت های مختلف اشک و بکاء و عزاداری است که در میان شیعیان کشورهای مختلف وجود دارد و هر یک به شکل و طریقی عرض ارادت خود را به ساحت مقدس آن حضرت ابراز می نمایند.

همچنین از آثار این حُرْم و حرارت فطری، عشق و شوق زیارت اربعین است؛ زیارتی که در آن نه تنها همه شیعیان و مؤمنین از هر جای دنیا که باشند، تحت یک لواء و پرچم جمع می گردند، بلکه مردم کشورهای مختلف از هر فرهنگ و ملیت، نژاد و اعتقاد و باور و آیینی، هر ساله در این مسیر به سوی یک هدف و یک غایت حرکت نموده و تحت نام واحد اجتماع می نمایند. حبّ الحسین (علیه السلام) همان حقیقتی است که محور تألیف و وحدت قلوب است و همین اجتماع نشان از فطرتی دارد که در میان همه آنان مشترک می باشد؛ «وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ»^{۵۲}.

^{۵۲} . سوره مبارکه انفال آیه ۶۳

مبحث سوم:

فطرت حسینی، هادی انسانها بسوی ظهور

فطرت حسینی، هادی انسانها بسوی ظهور

پس از تبیین معنای فطرت حسینی، ویژگی‌های آن و آثار نهادینه شدن این فطرت در وجود خلق، نوبت به بیان این مطلب می‌رسد که از مهمترین ثمرات شکوفایی فطرت حسینی، هدایت انسان به سوی ظهور است و اوج شکوفایی این فطرت را می‌توان در بزرگترین میعادگاه و کنگره جهانی عالم یعنی حماسه اربعین مشاهده کرد. اربعین به عنوان آیت عظمای الهی^{۵۳} با وجود خصائصی که در همین مقال به آنها اشاره خواهیم کرد، شاهراه هدایت به سوی ظهور محسوب می‌شود و لذا ما در بخش پایانی این تحقیق، ضمن تبیین رابطه اربعین با شکوفایی فطرت حسینی ذیل عنوان «اربعین؛ تحقق فعلیت فطرت حسینی»، به چگونگی ایفای نقش اربعین در هدایت بسوی ظهور ذیل عنوان «اربعین؛ شاهراه هدایت به سوی ظهور» خواهیم پرداخت.

۱. اربعین؛ تحقق فعلیت فطرت حسینی

تأمل در نصوص بیانگر این مهم است که «اربعین» مظهر کمال و شکوفایی استعدادها و فطریات می‌باشد؛ مانند آنکه بیان شده: خمیرمایه انسان طی چهل روز آفریده شده^{۵۴}، یا اینکه عقل انسان در چهل سالگی به کمال خود می‌رسد^{۵۵}، همچنین بعثت برخی انبیاء در چهل سالگی عمر ایشان واقع شده^{۵۶}، و نیز آنگاه که انسان چهل روز مخلصانه حق عبودیت الهی را بجای آورد، به سرچشمه حکمت الهی که بیانگر نوعی کمال در فطرت می‌باشد متصل می‌شود^{۵۷}. جملگی این روایات مؤید همین مطلب است که در اربعین انسان به کمال و تعالی خویش دست پیدا می‌کند.

به همین دلیل است که زیارت اربعین را نشانه مؤمن برشمرده‌اند^{۵۸}، چون اگر سرمایه آدمی که همان فطرت اوست، در غیر این مسیر مصروف شود و در نتیجه به کمال و

^{۵۳} . برگرفته از بخشی از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از موکب‌داران عراقی ۱۳۹۸/۶/۲۷

^{۵۴} . وَ فِي الْحَدِيثِ الْقُدْسِيِّ: «حَمَرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحًا». عوالي اللئالي العزیزية في الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۹۸

^{۵۵} . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): «... إِذَا بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَقَدْ بَلَغَ مُنْتَهَاهُ». الخصال، ج ۲، ص ۵۴۵

^{۵۶} . علامه مجلسی (رحمة الله) در خصوص لفظ «بلوغ اشد» که درباره انبیاء بکار رفته، می‌نویسد: «و فسر الاشد في الاحقاف بقوله: وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً كما حمله عليه جماعة من المفسرين، فيتم الاستدلال...». بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۵، ص ۱۰۱ همچنین در بخشی از سوره مبارکه اعراف، آیه ۱۴۲ به ملاقات حضرت موسی (عليه السلام) با خداوند متعال پس از چهل شب اشاره شده است: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً».

^{۵۷} . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم): «مَا أَخْلَصَ عَبْدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا إِلَّا جَرَتْ يَتَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ». عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۲، ص ۶۹

^{۵۸} . رَوَى عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: «عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ ... زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ». تهذيب الأحكام (تحقيق خراسان)، ج ۶، ص ۵۲

تعالی نرسد، به یقین از زیانکاران خواهد بود؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»^{۵۹}.

مطلب دیگر اینکه زائرین در گردهمایی اربعین با هجرت از خویشتن خویش، به صورت جمعی، بسوی اصل و حقیقت فطرتشان رجعت کرده^{۶۰} و حول وجود مقدس امام اجتماع می‌کنند و با او عهد می‌بندند که همچون اصحاب الحسین (علیهم السلام اجمعین) از هیچ نصرتی در راه امام زمانشان دریغ نکنند، همچنین در این راه مانع نفوذ مخالفان و دشمنان شوند؛ همانطور که در فرازهایی از زیارت اربعین آمده است: «أَشْهَدُ أَنِّي بِكُمْ مُؤْمِنٌ، وَ بِإِيَابِكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرَائِعِ دِينِي وَ خَوَاتِيمِ عَمَلِي، وَ قَلْبِي لِقَلْبِكُمْ سَلَمٌ، وَ أَمْرِي لِأَمْرِكُمْ مُتَّبِعٌ، وَ نَصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ لَكُمْ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ...»؛ گواهی می‌دهم که به شما ایمان و به رجعت شما یقین دارم، با شرایع دینم، و عواقب عملم، و قلبم تسلیم قلبتان، و همه امرم پیرو امر شماست، و آماده نصرت و یاری شما هستم تا خدا به شما اذن [ظهور] دهد، پس من ملازم شما و در معیت شما هستم، نه همراه با دشمنانتان.

این عمل، اطاعت از همان دستور الهی است که با تمام وجود و بطور پیوسته توجه خود را به سوی امام کنید که اصل و حقیقت فطرت می‌باشد؛ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^{۶۱}. یقیناً چنین توجهی است که انسان را به شکوفایی و کمال فطرتش می‌رساند. شاهد بر این مطلب تفسیر آیات مبارکه ۲۷ و ۲۸ فجر «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» می‌باشد که در آن به رجعت نفس مطمئنه (همان مرتبه کمال فطرت یک انسان) به سوی رب اشاره شده است. مصداق این مطلب در تفاسیر به حضرت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و اصحاب آن حضرت (علیهم السلام اجمعین) و شیعیانشان اختصاص داده شده است^{۶۲}. چون ایشان کسانی هستند که با توجه کامل و

^{۵۹} . سوره مبارکه عصر، بخشی از آیات ۲ و ۳

^{۶۰} . همانطور که در مضمون ادعیه و روایات درباره زیارت امام حسین (علیه السلام) و پیاده روی برای زیارت آن حضرت آمده است: «أَتَيْتُكَ زَائِرًا أَلْتَمِسُ ثَبَاتَ الْقَدَمِ فِي الْهَجْرَةِ إِلَيْكَ». تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۶۰

نیز در روایتی دیگر از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَخْرُجُ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَلَهُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِهِ بِأَوَّلِ خُطْوَةٍ مَغْفَرَةٌ ذُنُوبِهِ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يُقَدِّسُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَتَّى يَأْتِيَهُ فَإِذَا أَتَاهُ نَجَاهُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ: عَبْدِي سَلْنِي أُعْطِكَ اذْغْنِي أَجْبِكَ اطلُبْ مِنِّي أُعْطِكَ سَلْنِي حَاجَةً أَفْضِيهَا [أَفْضِيهَا] لَكَ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْطِيَ مَا بَدَلَ». کامل الزیارات، ص ۱۳۲

^{۶۱} . سوره مبارکه روم، آیه ۳۰

از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه مبارکه آمده است: فِي قَوْلِهِ «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» قَالَ هِيَ الْوَلَايَةُ. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۹

^{۶۲} . چنانچه امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیات مذکور (۲۷ و ۲۸ سوره مبارکه فجر) فرمودند: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي، إِنَّمَا يُعْنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فَهُوَ ذُو النَّفْسِ الْمُطْمَئِنَّةِ، "الرَّاضِيَةِ الْمَرْضِيَّةِ" وَ أَصْحَابُهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ الرَّاضُونَ عَنِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُوَ رَاضٍ عَنْهُمْ وَ هَذِهِ السُّورَةُ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ

پیوسته و بصورت متحد و همدل به سوی امامشان حرکت کرده‌اند، عبارت دیگر ایشان با توجه کامل و پیوسته به اصل و حقیقت فطرت‌شان توانستند به این مقام که همان شکوفایی و کمال فطرت حسینی است، دست یابند. اربعین نیز به دلیل فراهم کردن این شرایط، ظرفیت کمال و شکوفایی فطرت حسینی را در زائرین فراهم می‌کند. مطلب بعد اینکه، از آنجا که دستیابی به این مقام (یعنی کمال و فعلیت فطرت حسینی) با اجتماع خلق حول وجود مقدس امام و اطاعت از اوامر او توأمان است، پس با تحقق این امر، ظهور نیز محقق می‌شود، چون ظهور همان اجتماع و اتحاد یا تألیف قلوب بسوی امام است؛ همانطور که در توقیع شریف امام زمان (ارواحنا فداه) خطاب به شیخ مفید (رحمة الله) چنین آمده است: «وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَّهُمُ اللَّهُ لِبَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَّا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا»^{۶۳}. به همین دلیل می‌توان گفت همانطور که فطرت حسینی، هادی بسوی ظهور است، زیارت اربعین که مجرای به کمال رسیدن این مهم است، شاهراهی برای هدایت خلق بسوی ظهور محسوب می‌شود.

۲. اربعین؛ شاهراه هدایت بسوی ظهور

پس از تبیین ارتباط اربعین با شکوفایی فطرت حسینی، به بررسی نقش اربعین در هدایت بسوی ظهور می‌پردازیم. با اثبات این مقدمه که فطرت حسینی، هادی ظهور می‌باشد و چون اربعین اوج شکوفایی این فطرت است، پس اربعین نیز نقشی اساسی و کلیدی در این مسیر دارد. تبیین این مطلب مستلزم توجه به خصائص اربعین است که در ذیل به ذکر آن می‌پردازیم:

• نقش معرفت حسینی در ظهور:

آنچه در نصوص مربوط به ایام ظهور آمده بیانگر نقش بنیادین معرفت حسینی در ظهور است. چنانچه یکی از ندهای هنگامه ظهور، دعوت مردم بسوی امام عصر (سلام الله علیه) با نام مبارک امام حسین (علیه السلام) است؛ «أَلَا يَا أَهْلَ الْعَالَمِ إِنَّ جَدِّي الْحُسَيْنَ قَتَلُوهُ عَطْشَانًا، أَلَا يَا أَهْلَ الْعَالَمِ إِنَّ جَدِّي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَرَحُوهُ عَرِيَانًا، أَلَا يَا أَهْلَ الْعَالَمِ إِنَّ جَدِّي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَحَقُوهُ عِدْوَانًا»^{۶۴}. و شعار آن حضرت

و شِيعَتِهِ وَ شِيعَةُ آلِ مُحَمَّدٍ خَاصَّةً...؛ منظور این آیه شریفه تنها حسین بن علی (علیهما السلام) می‌باشد. چون اوست که نفسی مطمئن و خشنود و خداپسند دارد و یاران او از خاندان محمد (علیهم السلام) می‌باشند که در روز قیامت از خداوند خشنودند و خداوند نیز از ایشان خشنود است. این سوره درباره حسین بن علی (علیهما السلام) و شیعیان او و مخصوصاً شیعیان خاندان محمد (علیهما السلام) نازل شده است. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۴، ص ۲۱۹

^{۶۳} . الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۹۹

^{۶۴} . إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه الشريف، ج ۲، ص ۲۳۳

و یارانشان هنگام ظهور ندای خونخواهی از جدّ بزرگوارشان است^{۶۵}، و از اقدامات آن حضرت پس از ظهور گرفتن انتقام از دشمنان جدّ بزرگوارشان می‌باشد^{۶۶} و به همین دلیل در نصوص از آن حضرت با القاب «ثائر»^{۶۷} و «طالب خون امام حسین (علیه السلام)»^{۶۸} یا «منتقم»^{۶۹} یاد شده است. جمیع این دلایل بیانگر اهمیت شکوفایی فطرت حسینی و تأثیر آن در ظهور است و چون راه‌پیمایی اربعین به فعلیت رساندن این فطرت است، معلوم می‌شود که اربعین در تحقق امر ظهور جایگاهی عظیم دارد.

• نقش اربعین در تجدید بیعت با امام زمان (ارواحنا فداه):

اربعین میعادگاه انعقاد پیمانی محکم در یاری امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، چنانچه از جمله شعارهای مشهور راه‌پیمایان اربعین این عبارت است که «أبدأ واللّٰه یا حسین ما ننسی مهدیا»؛ یعنی بخدا سوگند ای حسین (علیه السلام) که هرگز حضرت مهدی (سلام الله علیه) را فراموش نمی‌کنیم. اینکه زائرین برای زیارت اربعین از ابتدا با توجه کامل و پیوسته، از خویشتن خویش خارج می‌شوند و به سوی یک مقصد واحد یعنی امامشان قدم برمی‌دارند^{۷۰} و سپس در روز اربعین با قرائت زیارتنامه این روز با جمیع اعضا و جوارحشان شهادت به ایمانشان می‌دهند، و بعد در دفاع از حریم امامت و ولایت و نیز یاری امام زمانشان اعلام آمادگی می‌کنند^{۷۱}، همگی از مؤیدات این مطلب است که جملگی از مقدمات و لوازم امر ظهور نیز به‌شمار می‌رود.

• نقش اربعین در تطهیر و ترفیع وجود:

یکی دیگر از خصائص اربعین ایجاد طهارت و رفع حجابهای گوناگون از وجود زائرین و نیز ترفیع درجات قرب ایشان است؛ در روایات مربوط به این مطلب آمده که زائرین به محض اینکه قصد خروج از خانه بسوی حائر حسینی می‌کنند و به‌ازای هر قدمی که در این مسیر برمی‌دارند، گناهانشان بخشیده شده و مورد رحمت و مغفرت الهی

^{۶۵} . عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ شَبِيبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا (عليه السلام): «... إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ شِعَارِهِمْ يَا لَكَاذَاتِ الْحُسَيْنِ...». عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۲۹۹

^{۶۶} . سَأَلْتُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا». قَالَ: «ذَلِكَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ يَخْرُجُ فَيَقْتُلُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَوْ قَتَلَ أَهْلَ الْأَرْضِ لَمْ يَكُنْ مُسْرِفًا».

کامل‌الزیارات، النص، ص ۶۳

^{۶۷} . بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۱۷

^{۶۸} . فرازی از دعای شریف ندبه

^{۶۹} . الأمالی (للطوسی)، ج ۱، ص ۴۱۸

^{۷۰} . کامل‌الزیارات، ص ۱۳۲

^{۷۱} . فرازهایی از زیارت اربعین

قرار می‌گیرند، تا آنجا که حجابهای میان ایشان و خداوند متعال برداشته شده و شایسته شنیدن کلام خداوند تبارک و تعالی می‌شوند^{۷۲} و بدین وسیله به حسناتشان افزوده و مقامات قربشان بالا می‌رود^{۷۳}. این تعالی و ترفیع برای ماسی اربعین حکایت از مراتب شکوفایی فطرت حسینی او دارد.

• نقش اربعین در تألیف و تجميع قلوب:

ویژگی دیگر گردهمایی اربعین، وحدت خلق حول محور امامت است که بیان شد این خود تحقق امر ظهور است. چنانچه در برخی روایات آمده که زائرین حسینی با پیاده‌روی در این مسیر در زمره «حزب الله، حزب رسول و حزب اهل بیت (سلام الله عليهم اجمعين)» قرار می‌گیرند^{۷۴}، یعنی همه زائرین حسینی علیرغم تفاوت‌های قومیتی و دینی که دارند، به دلیل برخورداری از فطرت حسینی تحت یک حزب و آن هم حزب الهی گرد آمده و این اجتماع موجب تألیف قلوب آنان حول محور وحدت می‌شود و این همان عامل تحقق ظهور است.

• نقش اربعین در احیا و اصلاح ارض:

راه‌پیمایان اربعین که موفق به انعقاد پیمانی محکم با امامشان، تطهیر وجود و ترفیع درجات آن و اجتماع حول محور وحدت شده‌اند، در زمره مصلحین برگزیده و پیروزمند محسوب شده^{۷۵} و لذا آمادگی احیا و اصلاح ارض و بعبارت دیگر اقامه قسط و عدل در زمین را در راستای ظهور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) پیدا می‌کنند.

^{۷۲} . امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَخْرُجُ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ فَلَهُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِهِ بِأَوَّلِ خُطْوَةٍ مَغْفِرَةٌ ذُنُوبِهِ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقْدُسُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَتَّى يَأْتِيَهُ فَإِذَا أَتَاهُ نَاجَاهُ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ: عَبْدِي سَلْنِي أُعْطِكَ اِدْعُنِي أُجِبْكَ اطْلُبْ مِنِّي أُعْطِكَ سَلْنِي حَاجَةً أَقْضِيهَا [أَقْضِيهَا] لَكَ قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ حَقٌّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُعْطِيَ مَا بَدَلْ». کامل الزیارات، ص ۱۳۲

^{۷۳} . قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ هُوَ يَقُولُ: «مَنْ أَتَى قَبْرَ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) مَاشِياً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مَحَا عَنْهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ أَلْفَ دَرَجَةٍ». کامل الزیارات، ج ۱، ص ۱۳۳

^{۷۴} . عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: «يَا عَلِيُّ زُرْ الْحُسَيْنَ وَ لَا تَدَعُهُ قَالَ قُلْتُ مَا لِمَنْ أَتَاهُ مِنَ الثَّوَابِ قَالَ مَنْ أَتَاهُ مَاشِياً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَ مَحَا عَنْهُ سَيِّئَةً وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَةً فَإِذَا أَتَاهُ وَكَلَّ اللَّهُ بِهِ مَلَكَينِ يَكْتُبَانِ مَا خَرَجَ مِنْ فِيهِ مِنْ خَيْرٍ وَ لَا يَكْتُبَانِ مَا يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ مِنْ شَرٍّ وَ لَا غَيْرَ ذَلِكَ فَإِذَا انْصَرَفَ وَدَعُوهُ وَ قَالُوا يَا وَلِيَّ اللَّهِ مَغْفُوراً لَكَ أَنْتَ مِنْ حِزْبِ اللَّهِ وَ حِزْبُ رَسُولِهِ وَ حِزْبُ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِهِ وَ اللَّهُ لَا تَرَى النَّارَ بِعَيْنِكَ أَبَداً وَ لَا تَرَاكَ وَ لَا تَطْعَمُكَ أَبَداً». کامل الزیارات، النص، ص ۱۳۴

^{۷۵} . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام): «يَا حُسَيْنُ! مَنْ خَرَجَ مِنْ مَنَزِلِهِ يُرِيدُ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَ إِنْ كَانَ مَاشِياً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَ مَحَا عَنْهُ سَيِّئَةً حَتَّى إِذَا صَارَ فِي الْحَائِرِ كَتَبَهُ اللَّهُ مِنَ الْمُصْلِحِينَ الْمُتَنَجِّبِينَ [الْمُفْلِحِينَ الْمُنَجِّبِينَ] حَتَّى إِذَا قَضَى مَنَاسِكَهَ كَتَبَهُ اللَّهُ مِنَ الْفَائِزِينَ حَتَّى إِذَا أَرَادَ الْإِنْصِرَافَ أَتَاهُ مَلَكٌ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص يُقَرِّوكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ اسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا مَضَى». همان، النص، ص ۱۳۲

• نقش اربعین در زمینه‌سازی طلوع خورشید ولایت عظمی:

در جمع‌بندی آنچه بیان شد، باید به این مطلب تصریح کرد که اربعین حسینی حماسه اجتماع هدفمند ده‌ها میلیون نفر از آحاد مردم با قلوب مؤلفه، علیرغم اختلافات قومی، ملیتی و مذهبی، حول محور واحد امامت است. بدون تردید این اجتماع عظیم ظرفیت زمینه‌سازی ایجاد تمدن عظیم اسلامی تا طلوع خورشید ولایت عظمی را خواهد داشت. بالاترین دلیل بر امکان تحقق این مهم، وقایعی است که در اثنای مشایه اربعین مشاهده می‌شود؛ رشد و تکامل عقول و فضایل و مکارم اخلاقی مردم^{۷۶} مانند همدلی، مواسات، محبت، ایثار و فداکاری آنان نسبت به یکدیگر و سبقت جستن آنان در این امر از هم، امتلای قلوب از غنا و بی‌نیازی نسبت به امور مادی^{۷۷}، دسترسی رایگان به خدمات درمانی، رفاهی، فرهنگی و ... در این مسیر از اوصاف جامعه متمدن ایام ظهور است که در این میعادگاه ملاحظه می‌شود.

از همین رو مقام معظم رهبری در بیانات خویش تأکید بر برپایی هر چه باشکوه‌تر پیاده‌روی اربعین کردند:

این مراسم (راه‌پیمایی اربعین) را هر چه می‌توانید و هر چه می‌توانیم، باید پُر بارتر و معنوی‌تر کنیم؛ معنا و مضمون این مراسم را باید روز به روز بیشتر کنیم؛ اهل فکر، اهل فرهنگ، اهل اقدام فرهنگی و فکری، برای این حرکت عظیم بنشینند برنامه‌ریزی کنند. امروز هدف هر مسلمان باید ایجاد تمدن اسلامی نوین باشد؛ ما امروز این را می‌خواهیم. ملت‌های اسلامی ظرفیت‌های عظیمی دارند که اگر از این ظرفیت‌ها استفاده شود، امت اسلامی به اوج عزت خواهد رسید؛ ما باید به این بیندیشیم، به این فکر کنیم؛ ایجاد تمدن عظیم اسلامی، هدف نهایی ما است^{۷۸}، چرا که ایجاد تمدن نوین اسلامی موجب آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (ارواح‌ناده) خواهد شد^{۷۹}.

^{۷۶} . عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَصَحَّ اللَّهُ يَدُهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَخْلَامَهُمْ [نیز در روایت دیگر درباره بخش اخیر چنین آمده است: وَ أَكْمَلَ بِهَا أَخْلَاقَهُمْ]». الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۵؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۰

^{۷۷} . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): «أُبَسِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ يُبْعَثُ فِي أُمَّتِي عَلَى اخْتِلَافٍ مِنَ النَّاسِ وَ زَلَزَلِ يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا وَ ظُلْمًا يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَ سَاكِنُ الْأَرْضِ يَقْسِمُ الْمَالَ صِحَاحًا فَقَالَ رَجُلٌ مَا صِحَاحًا قَالَ بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ النَّاسِ وَ يَمَلَأُ اللَّهُ قُلُوبَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ غَنَى وَ يَسْعَهُمْ عَدْلُهُ حَتَّى يَأْمُرَ مُنَادِيًا يُنَادِي يَقُولُ مَنْ لَهُ فِي الْمَالِ حَاجَةٌ فَمَا يَقُومُ مِنَ النَّاسِ إِلَّا رَجُلٌ وَاحِدٌ فَيَقُولُ أَنَا فَيَقُولُ إِنْ ثَبَتَ السَّدَانُ يَغْنِي الْخَازِنَ فَقُلْ لَهُ إِنَّ الْمَهْدِيَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تُعْطِيَنِي مَالًا فَيَقُولُ لَهُ أَحْتُ حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ فِي حَجَرِهِ وَ أَبْرَزَهُ نَدِمَ فَيَقُولُ كُنْتُ أَجْشَعُ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ نَفْسًا أَعْجَزَ عَمَّا وَسَعَهُمْ فَيَرُدُّهُ وَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُ فَيَقَالَ لَهُ إِنْ لَا نَأْخُذُ شَيْئًا أُعْطِينَاهُ فَيَكُونُ كَذَلِكَ سَبْعَ سِنِينَ أَوْ ثَمَانَ سِنِينَ ثُمَّ لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَهُ أَوْ قَالَ ثُمَّ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَهُ». كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۴۸۳

^{۷۸} . برگرفته از بخشی از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از موکب‌داران عراقی ۱۳۹۸/۶/۲۷

^{۷۹} . بر اساس بخشی از بیانات مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی